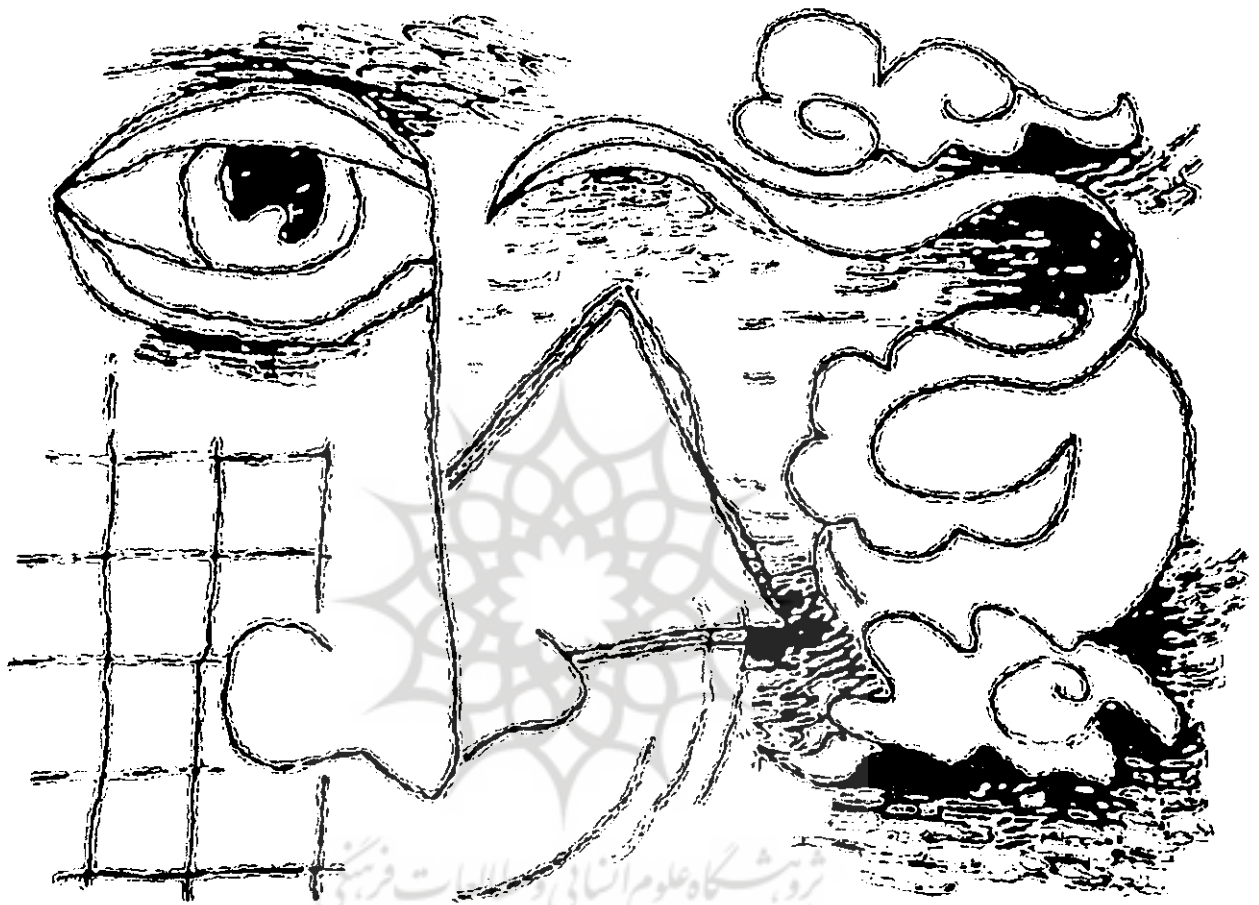


# حوزه؛ دانشگاه و

# چیستی و بایستگی علوم انسانی

عبدالحسین خسروپناه



رویکرد علوم حوزوی. در آغاز مقاله به انواع انسان شناسی پرداخته و سپس به تعریف علوم انسانی و تفاوت آن با علوم طبیعی اشاره می‌نماییم، آنگاه در ضمن مباحث، پاسخ دو پرسش فوق روشن می‌گردد.

## انواع انسان شناسی

### ۱- انسان شناسی ارزشی

دانشی که از بایدها و نبایدها و بطور کلی از ارزشهای آدمیان سخن می‌گوید و براساس اهداف و غایات و خصوصاً هدف‌نهایی او نسخه‌ها می‌پیچد و دستورالعملها و توصیه‌های

یکی از مهمترین طبقات علوم و معارف بشری که از قرن هجدهم میلادی به سبک نوینی مؤرد توجه غربیان قرار گرفت و بستر نسبتاً مناسبی در تاریخ علم یافت، علوم انسانی می‌باشد. سخن گفتن از علوم انسانی و داوری در آن باب، مطالعه وسیع و عمیقی می‌طلبد تا بتوان از چیستی، روش شناسی، گونه شناسی، پیش فرضها و پیامدهای علوم انسانی سخن راند.

دانشگاه‌های ایران از سال ۱۳۱۳ با افتتاح دانشگاه تهران به علوم انسانی جدید نیز اقبال نشان دادند و این دسته از علوم تا کنون با سبک اروپایی و غربی‌اش تدریس و تحصیل می‌شوند. این مقاله در صدد ارائه پاسخی اجمالی به دو پرسش اساسی است: نخست، چیستی علوم انسانی در غرب و به تبع آن در دانشگاه‌های علوم انسانی ایران. دوم بایستگی علوم انسانی با

مناسب را ارائه می‌کند، این دانش به لحاظ تعیین اهداف و هدف‌نهایی و متدولوژی و ارزش‌یابی، به انسان‌شناسی فلسفی نیازمند است. توصیه‌هایی همچون دوری از خودخواهی، کبر، غرور، دنیازدگی، غفلت از نفس و دهها نمونه دیگر و نیز سفارش به راستگویی، صداقت، صبر، شفقت با خلق، ایثار و مانند اینها در زمره انسان‌شناسی ارزشی جای دارند.

۲- انسان‌شناسی شهودی یا عرفانی

این دانش به مطالعه و بحث و بررسی درباب انسان از راه علم حضوری پرداخته و از این طریق به معرفی انسان کامل و نحوه رسیدن به آن می‌پردازد. لازم به ذکر است که عرفان عمدتاً از دو مسئله سخن می‌گوید:

الف - مسئله وحدت وجود و اثبات اینکه «الوجود واحد لا شریک له» و اینکه در عالم هستی یک وجود بیشتر یافت نمی‌شود، از این مسئله به هستی‌شناسی عرفانی یاد می‌کنیم.

ب - بحث از موحد و اینکه او کیست و چه ویژگی‌هایی را داراست و در نهایت بیان اینکه انسان کامل موحد است. از این بحث به انسان‌شناسی عرفانی نام برده می‌شود. انسان‌شناسی عرفانی، از حقیقت انسان و پیچیدگیها و پرده‌ها و لایه‌های او سخن می‌گوید و پنهانی‌های آن عرصه را آشکار می‌سازد و به گفته مولوی:

گر به ظاهر آن پری پنهان بود

آدمی پنهان‌تر از پریان بود

ترد عاقل زان پری که مضمهرست

آدمی صدمبار خود پنهان ترست<sup>(۱)</sup>

و هم از ارزشها و بایدها و نبایدهای او بحث می‌کند. به عبارت دیگر، انسان‌شناسی عرفانی دارای دو بخش هستی

شناسی انسانی و ارزش‌شناسی انسانی است. منظور از علم حضوری که در اینجا نامی از آن برده شد علمی است که بدون واسطه، عالم را به معلوم واقعی و خارجی ارتباط می‌دهد و بدون وساطت مفاهیم و صورت‌های ذهنی به آن دست می‌یابد.

۳- انسان‌شناسی فلسفی

این دانش براساس ماهیتی که دارد به انسان به صورت کلی نظر می‌افکند، زیرا ماهیت معرفت فلسفی شناساندن مفاهیم کلی است. فیلسوف هیچگاه به امور جزئی و شخصی نمی‌پردازد و همیشه در صدد تبیین امور کلی است. برای این اساس، پاره‌ای از متفکران موضوع فلسفه را تبیین معقولات ثانیه فلسفی دانسته‌اند. در نتیجه فلسفه در بخش انسان‌شناسی نیز بدنبال شناخت ماهیت انسان آنهم به صورت قضیه حقیقه است و چنین معرفتی تمام آدمیان گذشته، حال و آینده را مصادیق موضوع خود می‌داند. روش این دانش، عقل و تعقل است. اندیشمندان فلسفه همچون سقراط، افلاطون، ارسطو، نوافلاطونیان، ابن سینا، سهروردی، صدرالمألهین، فیلسوفان اگزیستانسیالیسم، منادیان این دانش شمرده می‌شوند. مسایلی که در انسان‌شناسی فلسفی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد عبارتند از:

الف - آیا انسان علاوه بر بدن، ساحت دیگری همچون نفس دارد؟ کسانی در یونان باستان مانند دموکریتوس و در عصر حاضر مانند برتراند راسل فقط به ساحت بدن اعتقاد داشتند ولی برخی دیگر به ساحت‌های گوناگون دیگری همچون روح، ذهن، عقل، قلب و غیره اعتراف کرده‌اند.

ب - در صورت تعدد ساحتها کدامیک از آنها حقیقت انسان را تشکیل می‌دهد؟ اگر همچون افلاطون قایل به اصالت روح باشیم، انسان‌شناسی تقریباً مترادف نفس‌شناسی می‌شود.

ج - تعریف روح، ادله وجود و تجرد آن.

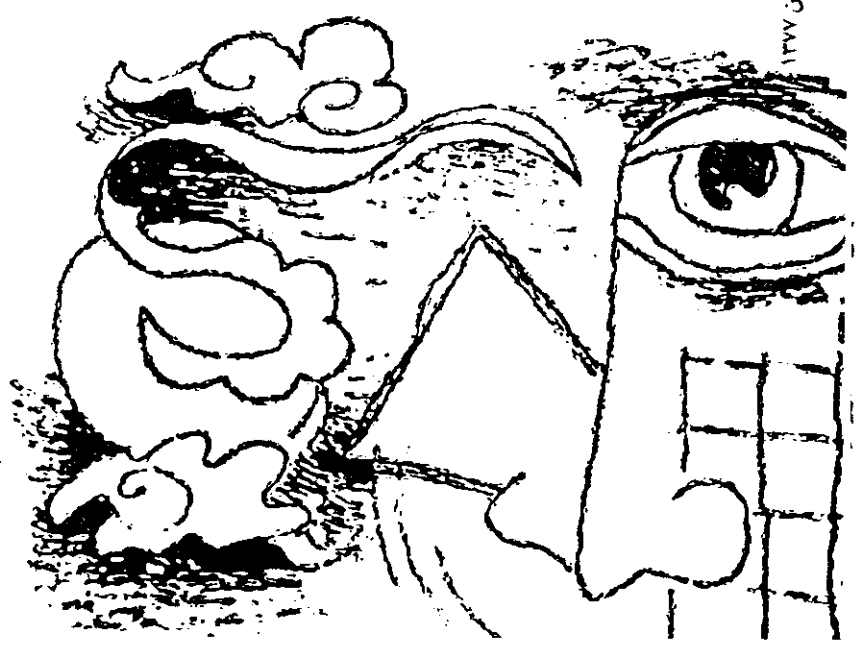
د - رابطه و تفاعل روح و بدن که بین افلاطون، ارسطو، سهروردی و ملاصدرا مباحث متفاوت و عمیقی طرح شده است.

ه - ویژگی‌های نفس: افلاطون ویژگی‌های نفس را چنین بیان می‌کند.

۱- نفس امر نامرئی است.

۲- نفس بر بدن حکومت دارد.

۳- نفس منشأ حرکت است.





۴- نفس دارای جزء عقلانی، همت، اراده و جزء شهوانی است. البته تعبیر جزء در اینجا یک تعبیر مسامحه‌ای است و منظور وی از جزء، مرتبه

می‌باشد. جزء و مرتبه عقلانی ملاک تمییز انسان از جانوران بوده و فنا ناپذیر است، این جزء عالیترین عنصر نفس و جنبه الهی آدمی می‌باشد و به عالم معقول و مثل تمایل دارد.<sup>(۱)</sup> و- کیفیت ترکیب و اتحاد روح و بدن: ارسطو اتحاد نفس و بدن را یک ترکیب واقعی و اتحادی همانند ترکیب ماده و صورت می‌داند و بدن را در حکم ماده و نفس را در حکم صورت معرفی می‌کند. وی تقسیم چهارگانه علت فاعلی، علت غایی، علت مادی و علت صوری را که در امور عامه از آن بحث کرده، به انسان‌شناسی خود سرایت می‌دهد.<sup>(۲)</sup>

ز- تقدم و تأخر در آفرینش روح و بدن: پاره‌ای از فیلسوفان مانند افلاطون به تقدم آفرینش نفس بر بدن و تحققش در عالم مثل فتوا داده و برخی نیز همچون ارسطو به معیت حکم کرده‌اند ولی صدرالمتألهین برخلاف آن دو، به تأخر وجودی نفس بر بدن و اصل «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقا» اعتقاد ورزید، گرچه وی در رساله مشاعر و عرشیه با استناد به روایات امامان معصوم به تقدم نفس بر بدن شهادت می‌دهد. انگریستانسیالیست‌ها که خود به دو گروه الهی و الحادی تقسیم می‌شوند نیز، در نحله‌های انسان‌شناسی فلسفی جای دارند و اندیشمندانی همچون داستایوسکی متفکر و داستان نویس روسی، کارل یاسپرس فیلسوف الهی و پزشک و روان‌شناس آلمانی، گابریل مارسل فیلسوف الهی فرانسوی، سیمون وی فیلسوف الهی و عارف وارسته، نیچه فیلسوف آلمانی، ژان پل سارتر فیلسوف فرانسوی، فرانس کافکا فیلسوف پوچ‌گرای چکسلواکی و آلبر کامو فیلسوف الحادی در دامن این فلسفه پرورش یافتند. این افراد گرچه طرفداران یک مکتب فلسفی به شمار می‌روند، ولی باید توجه داشت که فقط در طرح مسائلی مانند تفرد انسان، اوضاع حدس، درون ماندگی، پوچی و گراف بودن جهان، آزادی انسان و چند مسئله دیگر اشتراک دارند و در جواب آنها نوعی عصیانگری و مخالفت با یکدیگر را ابراز می‌کنند.

پیام اصلی این مکتب این است که «ای انسان! اولاً خودت باش نه دیگران، ثانیاً به ضرر خود انسانی تلاش مکن، ثالثاً خودت را بشناس». فلسفه انگریستانسیالیسم تأکید می‌کند که فلسفه نباید به مسائلی پردازد که در زندگی آدمی نقشی ندارد بلکه باید مسائلی را حل کند که در نهایت در زندگی انسانها

تغییری ایجاد می‌نماید، مانند ترس از مرگ، گناه،

اضطراب، دلهره و ... به همین دلیل این مکتب پدر فکری و فرهنگی خود را سقراط و سپس اگوستین و پاسکال معرفی می‌کند، زیرا اینها در فلسفه خود نوعاً به همین مسایل روی آورده‌اند.

#### ۴- انسان‌شناسی دینی

با مراجعه به متون دینی یعنی کتاب و سنت، ابعاد، ویژگی‌ها، حقایق و ارزشهای گوناگون انسانی بدست می‌آید و نوعی انسان‌شناسی دینی و مذهبی را تدوین می‌نماید. تمام ادیان آسمانی از آن رو که برای هدایت انسان‌ها آمده‌اند، بخش مهمی از دستاوردهای خود را به انسان‌شناسی اختصاص داده‌اند. خداوند سبحان در متن نورانی قرآن، آدمیان را با سه نوع انسان‌شناسی طبیعی، فلسفی و ارزشی آشنا کرده است. آیات زیر به انسان‌شناسی طبیعی اشاره دارند:

«انی خالق بشرأ من صلصال من حمأ مسنون فاذا سویت و نفخت فیه من روحی ففعواله ساجدین» (حجر ۲۹-۲۸).

«یا ایها الناس ان کنتم فی ریب من البعث فانا خلقناکم من تراب ثم من نطفة ثم من علقه ثم من مضغه مخلقة و غیر مخلقة لنبین لکم و نقر فی الارحام مانشاء الی اجل مسمی ثم نخرجکم طفلاً ثم لتبلغوا اشدکم و منکم من یتوفی و منکم من یرد الی اردل العمر لکیلا یعلم من بعد علم سینا» (حج، ۵) این توصیف در آیات ۱۴ مؤمنون و ۶۷ مؤمن نیز آمده است.

از این آیات ده مرحله برای پیدایش انسان استفاده می‌شود. آن مراحل عبارتند از:

مرحله اول - پیدایش انسان از خاک به نطفه.

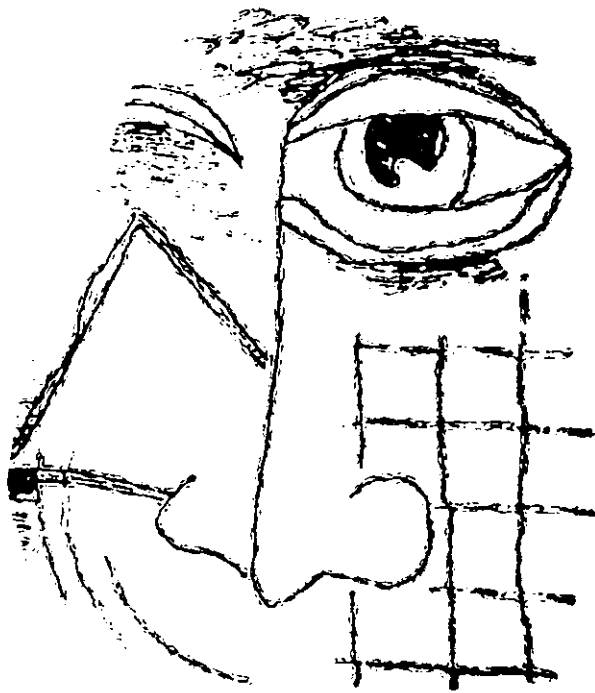
مرحله دوم - از نطفه به علقه یعنی خون بسته.

مرحله سوم - از علقه به مضغه یعنی تبدیل خون بسته به

صورت گوشت جویده شده.

مرحله چهارم - در صورت مخلقه بودن، پیدایش

استخوانها.



مرحله پنجم - پوشش استخوانها به گوشت.  
 مرحله ششم - پیدایش و آفرینش جدید با دمیدن روح.  
 مرحله هفتم - تولد به صورت کودک.  
 مرحله هشتم - ادامه آفرینش تا مرحله رشد کامل.  
 مرحله نهم - کهولت سن و پیری انسان.  
 مرحله دهم - وفات و مرگ انسان.  
 آیاتی که به انسان‌شناسی فلسفی اشاره دارند به شرح ذیل می‌باشند.

«انی خالق بشراً من صلصال من حمامنون فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعواله ساجدین» (حجر، ۲۹-۲۸).  
 «الذی احسن کل شی خلقه و بدأ خلق الانسان من طین ثم جعل نسله من سلالة من ماء مهین ثم سواه و نفخ فیه من روحه و جعل لکم السمع و الابصار و الافئده قليلاً ما تشکرون» (سجده، ۷-۹).

«یسألونک عن الروح قل الروح من امر ربی و ما اوتیتم من العلم الا قليلاً» (اسراء، ۸۵).

در تفسیر عیاشی ابوبصیر روایتی از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام نقل کرده است که حضرت در تفسیر آیه ۸۵ سوره اسراء فرمودند: «روح چیزی است که در چهار پایان و انسانها وجود دارد. دوباره سؤال شد آن چیز چیست؟ حضرت فرمود: هی من الملکوت من القدرة یعنی قدرت از ملکوت و عالم مجردات است.»<sup>(۱)</sup> در اصول کافی تفسیر دیگری از روح شده است. ابوبصیر از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه شریفه یسألونک عن الروح... را سؤال کرد. حضرت در پاسخ فرمودند: «روح مخلوقی بزرگتر از جبرئیل و میکائیل است و کسی جز حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام دارای آن نیست و هر طالبی توان یافتن آن را ندارد.»<sup>(۲)</sup>

بخش دیگری از آیات و روایات به انسان‌شناسی ارزشی اختصاص دارد، آیاتی که مدحها و مذمتهای فراوانی را به انسان نسبت داده است. شاید بتوان ادعا کرد که بزرگترین ستایشها و نکوهشها در قرآن به انسان گفته شده است و البته هر دسته از آن مدحها و ذمها، به بُعد و ساحتی از ابعاد انسان تعلق دارد.

برخی از آیات ستایشگر آدمی به شرح ذیلند:  
 «اقراء باسم ربک الذی خلق، خلق الانسان من علق، اقرأ و ربک الاکرم الذی علم بالقلم، علم الانسان ما لم یعلم» (علق، ۱-۵).

«انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض و الجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان انه کان ظلوماً جهولاً» (احزاب، ۷۲).

«ولقد کرمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً» (اسراء، ۷۰).

#### ۵- انسان‌شناسی علمی

این دانش، انسان‌هایی را که در گذشته و حال تحقق داشته و دارند مطالعه می‌کند. این علم، با انسان سروکار دارد. انسان‌شناسی علمی که در آنترپولوژی، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و تاریخ مطرح می‌شود، شناخت همین انسانی است که بر زمین پا گذاشته و در گذشته و حال زندگی کرده و می‌کند. روش شناخت انسان در این دانش، تجربه است.

انسان‌شناسی علمی را می‌توان به گونه‌های زیر تقسیم کرد:

#### الف - انسان‌شناسی فیزیکی:

که به بررسی چگونگی تکامل فیزیولوژی انسان می‌پردازد<sup>(۳)</sup> و فسیل و بقایای انسانها و ساخته‌های آنها را جمع‌آوری می‌کند. انسان‌شناسی فیزیکی به دو بخش زیست‌شناسی تکاملی<sup>(۴)</sup> و زیست‌شناسی انسانی<sup>(۵)</sup> تقسیم می‌شود.

در بخش زیست‌شناسی تکاملی، چگونگی تغییر و تکامل و تحول موجودات زنده روی زمین از آغاز پیدایش حیات تا ظهور انسان بررسی می‌شود تا منشأ و چگونگی پیدایش انسان در روی زمین شناخته شود و در بخش

۱ - تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۴. ۲ - اصول کافی، ج ۱، کتاب الحجر.

3 - Physical Anthropology

4 - Evolutionary Biology

5 - Human Biology



زیست‌شناسی انسانی، چگونگی پیدایش نژاد و علل گوناگونی آنها مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرد و به سه بخش کالبدشناسی انسانی، رشدشناسی انسانی و انسان‌شناسی ژنتیکی تقسیم می‌گردد.

#### ب - باستان‌شناسی:

برای شناسایی چگونگی زندگی انسان، در اعصاری که آثار مدون و مکتوب از او نمانده، باید به بررسی و مطالعه آثار مادی به جای مانده از انسان پرداخت. این موضوع در قلمرو علم باستان‌شناسی است.

#### ج - انسان‌شناسی فرهنگی<sup>(۱)</sup>:

انسان‌شناسی فیزیکی و باستان‌شناسی برجسته‌های عینی و آثار به جای مانده مادی انسان متکی است، اما انسان‌شناسی فرهنگی به جنبه‌های نظری پدیده‌ها و عناصر تشکیل دهنده زندگی انسان می‌پردازد و شامل دو بخش قوم‌نگاری و قوم‌شناسی است. انسان‌شناسی فرهنگی در حوزه‌های اقتصادی، دینی، هنری، روانی، اجتماعی و غیره به تحقیق می‌پردازد.

از تاریخ انسان‌شناسی فرهنگی بیش از یک قرن نمی‌گذرد. مفهوم فرهنگ، امروزه هسته مرکزی تمامی مسایل مربوط به رشته‌های علوم اجتماعی به شمار می‌رود. تحولات عمیق در جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، تاریخ، جغرافیا و حتی زیست‌شناسی، معلول تأثیر مفهوم فرهنگ بوده است به گونه‌ای که زایش فرهنگ، انسان را قادر می‌سازد تا موانع زیست‌شناسانه را کنار زده و به حیات نوینی دست یابد، به نحوی که امروزه در غرب برای حل بحران اخلاق از این نوع انسان‌شناسی مدد می‌گیرند.

#### د - زبان‌شناسی<sup>(۲)</sup>:

زبان همواره در رشد و تکامل فرهنگ جوامع نقش اساسی دارد و میراث فرهنگی یک جامعه با زبان و برقراری ارتباطات انتقال می‌یابد. از این رو زبان‌شناسی با فرهنگ‌شناسی وابستگی دارد<sup>(۳)</sup>.

#### چیستی علوم انسانی در دانشگاهها

اینک که با اقسام انسان‌شناسی آشنا شدیم، به عرصه علوم انسانی در دانشگاه‌ها و تعریف و روش‌شناسی و تفاوت آن با علوم طبیعی می‌پردازیم.

#### ۱ - تعریف و قلمروی علوم انسانی:

علوم انسانی نامی است که امروزه به یک رشته از معارف بشری اطلاق می‌شود. این رشته همانند علوم طبیعی با روش تجربی به مطالعه انسان می‌پردازد. به همین دلیل علوم انسانی،

مترادف با انسان‌شناسی تجربی است و به هیچ وجه با انسان‌شناسی به معنای اعم، مترادف و هم معناییست. همانگونه که طبیعت‌شناسی تجربی با طبیعت‌شناسی فلسفی، عرفانی و مذهبی از جهاتی گوناگون و متفاوت است، انسان‌شناسی نیز چنین است. به همین دلیل، علوم انسانی تجربه‌پذیر و تکرارپذیرند، برای مثال اگر در علوم اجتماعی تجربی رابطه‌ای میان دو پدیده اجتماعی ادعا شد، این رویکرد کاملاً با آزمون‌پذیری تجربی اثبات یا ابطال می‌پذیرد، ولی شاید همیشه نتوان با روش تجربی رابطه میان تقوا و ایمان با برکات و رفاه مادی را که در آیه «و لوان اهل القرى آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء» (اعراف ۹۶) بیان کرده است اثبات نمود، گرچه عقلاً و نقلاً ثابت و مقبول است.

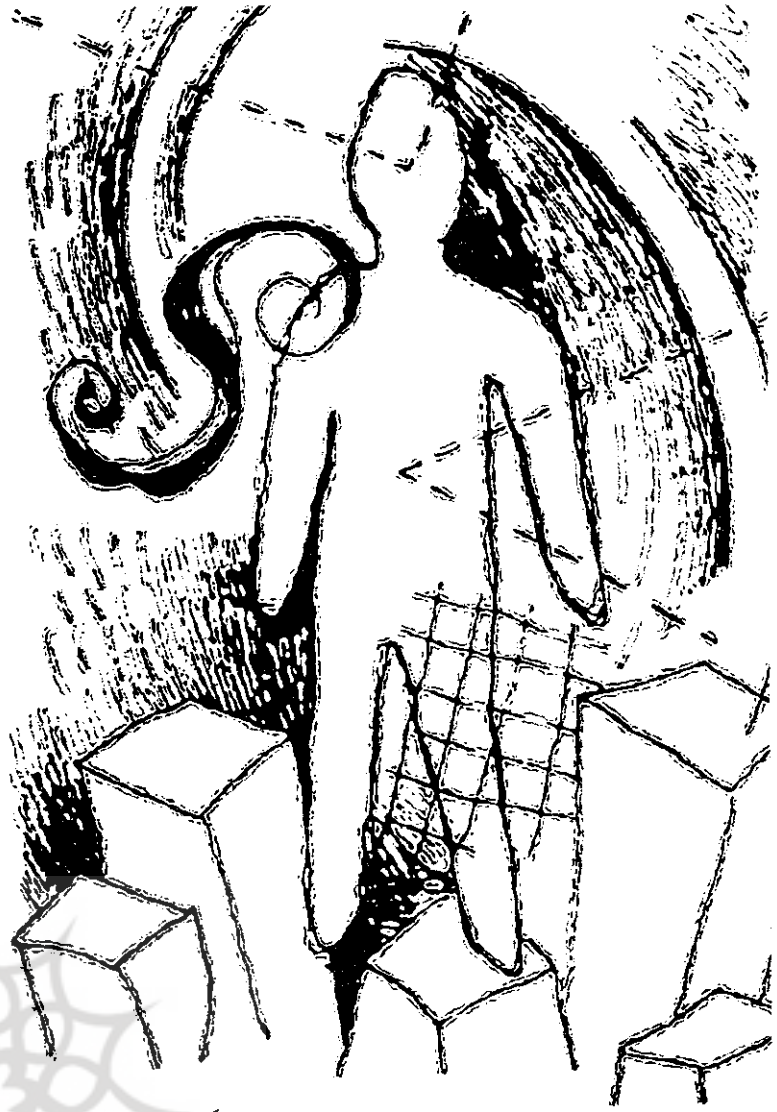
موضوع علوم انسانی، انسان کلی و نامعین نیست بلکه انسان متعارف می‌باشد، انسانی که در دسترس تجربه و آزمون قرار می‌گیرد. بنابراین، نمی‌توان علوم انسانی را به علمی تعریف کرد که با انسان سروکار داشته باشد، زیرا فلسفه، عرفان، مذهب، اخلاق، طب و فیزیولوژی نیز به انسان مربوط می‌شوند. به هر حال اصطلاح علوم انسانی همانند اصطلاح علوم طبیعی بحث‌انگیز است. به همین دلیل، نویسندگان گوناگون ترجیح داده‌اند این علوم را، علوم اخلاقی به معنی علم به خلیقات، علوم مربوط به فرهنگ، علوم مربوط به روح، علوم مربوط به انسان، علوم دستوری یا هنجاری بنامند و گاه علوم انسانی را مترادف علوم روحی، علوم توصیف افکار و نظایر آن گرفته‌اند و عده‌ای آنرا با علوم اجتماعی و علوم تاریخی هم معنا دانسته‌اند. برخی نیز علوم انسانی را مجموعه‌ای از معارف مانند: علم اقتصاد، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، جغرافیا، قوم‌شناسی، زبان‌شناسی، تاریخ (تاریخ سیاسی، تاریخ علوم، تاریخ فلسفه، تاریخ هنر و نظایر آن)، دانش آموزش و پرورش، سیاست‌شناسی، باستان‌شناسی، فقه اللغة، شناخت فنون، جنگ‌شناسی و اسطوره‌شناسی بیان کرده‌اند. ژولین فروید در تعریف علوم انسانی می‌نویسد علوم انسانی معارض است و موضوع تحقیق آنها فعالیت‌های مختلف بشری، یعنی فعالیت‌هایی است که متضمن روابط افراد بشر با یکدیگر و روابط این افراد با اشیاء و نیز آثار و نهادها و مناسبات ناشی از اینهاست.<sup>(۴)</sup>

۱ - Cultural Anthropology

2 - Linguistics

۳ - ر.ک: به مبانی انسان‌شناسی، دکتر محمد صادق فرید، ص ۷.

۴ - نظریه‌های مربوط به علوم انسانی، ژولین فروند، علی محمد کاردان، ص ۴ و ۳.



انسانی و تفاوت آن با علوم طبیعی، گروه‌ها و جنبه‌های متفاوتی را ساخته‌اند. برخی از آنها روش تجربی را برای علوم انسانی برگزیدند و همانند علوم طبیعی به آن نگریستند. به گفته اشمولز: «فعالیت‌های آماده‌کنندهٔ زمینهٔ تحقیق عبارتند از مشاهده، توصیف، تعریف و طبقه‌بندی کردن. آنچه ما از این طریق می‌خواهیم به دست بیاوریم نوعی معرفت دربارهٔ توالی پدیده‌های اقتصادی است، ما مایلیم بدانیم چه چیزی در لحظه‌ای معین دخالت می‌کند و پدیده‌هایی که همواره در پی یکدیگر می‌آیند کدامند؟ ما می‌خواهیم وجوه مشترک امور مختلف را درک کنیم و به فهم ضرورت نائل آییم»، بنابراین علوم انسانی، علوم تجربی هستند که نتایج آنها در صورتی معتبر است که صحت و سقم آنها از راه وسایل متداول تتبع علمی قابل بررسی باشد.<sup>(۳)</sup> هل و سیوس در دیباچهٔ کتاب خود زیر عنوان «دربارهٔ روح» گمان می‌کرد که هرگاه روش آزمایش فیزیکی را در علوم انسانی به کار بندد، ممکن است مسائل مربوط به این علوم راه پیشرفت در پیش گیرند. لامتری نیز بر آن بود که به مدد اصول علم مکانیک به تبیین انسان پردازد. همه فکر می‌کردند که برای تبیین پدیده‌های انسانی، رنگ طبیعی دادن به آنها کافی است و بر اثر این فکر بود که در این دوره مطالعات متعددی دربارهٔ دین طبیعی، اخلاق طبیعی، حقوق طبیعی، تاریخ طبیعی و نظایر آن به عمل آمد.<sup>(۴)</sup>

در مقابل این تفکر، دسته دیگری از اندیشمندان مغرب زمین اند که به تفاوت روش شناسی میان علوم طبیعی و انسانی باور داشتند. کارل کنیس (Karl Knies) در کتاب خود یعنی اقتصاد سیاسی از دیدگاه روش تاریخی می‌نویسد: «علم اقتصاد نیز مانند سایر علوم انسانی باید روش شناسی خاصی برای خود ایجاد کند که نه با روش شناسی علوم طبیعی مشتبه شود و نه با روش شناسی روان شناسی، هر چند واقعیت‌های موضوع این علوم همه تابع شرایط عالم بیرونی و عالم درونی یا طبیعت و روحند. این واقعیات از این جهت که به ارادهٔ انسانی وابسته‌اند و علی‌الدوام در جریان رشد خود دگرگون می‌شوند، هر یک ویژگی‌های خاص خود را دارند، به طوری که اعتبار نتایجی که می‌توان بدست آورد به هیچ وجه مطلق نیست بلکه نسبی است.»<sup>(۵)</sup> همچنین هایک Hayek در تفاوت این دو دسته علوم

بنابراین تعریف، علوم انسانی تئوریک و مولد و علوم انسانی مصرف کننده، در تعریف علوم انسانی وارد می‌شوند، یعنی هم علمی همچون جامعه‌شناسی، روانشناسی، اقتصاد، علوم تربیتی و سیاسی که بیانگر تئوری‌هایی در باب روابط میان انسان‌ها و رفتارهای آدمی است و هم علمی همچون بانکداری، مدیریت، تاریخ و غیره که مصرف کنندهٔ آن تئوری‌ها می‌باشند مشمول این تعریف می‌گردند.

برخی از اندیشمندان، تعریف دیگری از علوم انسانی را که فقط شامل علوم انسانی تولید کننده می‌شود انتخاب کرده‌اند و گفته‌اند علوم انسانی علمی هستند که رفتارهای جمعی و فردی و ارادی و غیر ارادی و آگاهانه و ناآگاهانهٔ انسان را در قالب نظم‌های تجربه‌پذیر می‌ریزد. در این تعریف، جامعه‌شناسی، اقتصاد، علوم تربیتی، علوم سیاسی، روان‌شناسی، روان‌کاری، همه وارد شده‌اند.<sup>(۱)</sup> با این تعریف روشن می‌شود که اولاً علوم انسانی تئوریک و مولد مورد نظر است نه آن دسته از علوم انسانی مصرف کنندهٔ تئوریا مانند بانکداری، مدیریت و غیره، ثانیاً فلسفه و الهیات و دانش‌های اعتباری مانند حقوق، اخلاق، زبان و ادبیات نیز از علوم انسانی خارج می‌شوند.<sup>(۲)</sup>

۲- روش‌شناسی علوم انسانی:

مفکران غربی در باب روش‌شناسی و متدولوژی علوم

۱- تفرج صنع، عبدالکریم سروش، ص ۴۴، ۲- همان.

۳- نظریه‌هایی مربوط به علوم انسانی. ژولین فروند، علی محمد کاردان، ص ۳۳

۴- همان، ص ۸-۹. ۵- همان، ص ۳۲-۳۱.

می‌گوید: «علوم انسانی برخلاف علوم طبیعی که به تحقیق دربارهٔ مناسبات میان اشیاء می‌پردازند، با مناسبات میان آدمیان با اشیاء یا مناسبات انسان با انسان سروکار دارند. شکی نیست که می‌توان زبان ریاضی را در مورد انواع مختلف این مناسبات به کاربرد اما شرط این کار این است که تصدیق شود که مناسباتی که بدین نحو احراز می‌شوند محدود به خود باشند و بنابراین دربارهٔ طبیعت انسان یا طبیعت جامعه چیزی نگویند.»<sup>(۱)</sup>

اکنون که با دیدگاه‌های مختلف دانشمندان در رابطه میان علوم انسانی و طبیعی آشنا شدیم. لازم است به تفاوت دقیقتر میان این دو دسته علوم اشاره کنیم:

۱- موضوع علوم انسانی، فعالیت‌ها، رفتارهای فردی و اجتماعی و کردارهای انسانی است که برخی از آنها همراه با آگاهی و اختیار و انتخاب از انسان صادر می‌شوند و همین امر سبب شده است که رفتارهای ارادی انسان در قالب نظم‌های علمی و تخلف ناپذیر درنیايند گرچه در قالب نظم‌های آماری قرار می‌گیرند از این رو، میان رابطه علت و معلول و میان نیروی گرانش و جاذبه عمومی با سقط اشیاء بر زمین، کاملاً تفاوت وجود دارد. بنابراین، نتایج در علوم انسانی دائماً تابع اراده و انتخاب فرد انسان یا جامعه انسانی است، گرچه عوامل فیزیکی، مادی و غیره نیز بی‌تأثیر نیستند و همین امر سبب شده است که جامعه‌شناسی انگلیس با جامعه‌شناسی روس و روان‌شناسی آمریکا با روان‌شناسی ایران تفاوت داشته باشند.<sup>(۲)</sup> شایان ذکر است که علوم انسانی تنها به رفتارها و کردارهای اختیاری آدمی بسنده نمی‌کند بلکه رفتارهای غیر اختیاری انسان همچون غریز، خواب، ادراک، هوش، حافظه در روان‌شناسی، منابع تولید، مبنای ارزش پولی در اقتصاد و عواقب ناخواسته اجتماعی در جامعه‌شناسی را نیز مورد مطالعه قرار می‌دهد.

۲- تفاوت دیگر علوم انسانی با علوم طبیعی هدفدار بودن رفتارهای اختیاری بشر است، زیرا انسان، موجودی متفکر، هدفمند و با انگیزه است و همین امر سبب معنا بخشی به پاره‌ای از افعال آدمیان می‌شود. این نظر را به پیتروپچ نسبت داده‌اند و معناداری در رفتار انسانها و بی‌معنایی در رفتار جمادات را منشأ تفاوت میان علوم انسانی و طبیعی دانسته‌اند<sup>(۳)</sup>، برخلاف رفتارگرایان افراطی همچون واتسون Watson که به بی‌معنا خواندن رفتارهای آدمیان همچون جمادات فتوا دادند. البته اگر با نگاه قرآنی به طبیعت بنگریم، رفتار جمادات نیز معنادار و هدفمندند، زیرا جملگی تسبیح‌گویان حق و ذاکران الهی‌اند.

۳- برخی در بیان تفاوت علوم انسانی و طبیعی به دخالت

و عدم دخالت ایدئولوژی و جهان‌بینی و شخصیت عالم در پیدایش علوم نظر داده‌اند. به این بیان که در هنگام مطالعه جمادات و موجودات طبیعی همچون زمین و آسمان، آب، گاز و خاک، اتم، الکترون و ماده و انرژی ... بین دانشمند و آن عناصر کمترین همدردی و قربت روحی و تأثیر ایدئولوژی و جهان‌بینی ظاهر نمی‌شود و دانشمند فقط تماشاچی و نظاره‌گر است و در موضع ناظر قرار می‌گیرد.

اما عالم علوم انسانی برای شناخت حوادث و پدیده‌های انسانی می‌بایست شرکت فعال داشته باشد و تا عالم، جزئی از جامعه نگردد و یا احساس مذهبی در جامعه مذهبی را در خود تحقق نبخشد، هیچگاه نمی‌تواند آن جامعه را بشناسد و یا در مطالعه روحیه عارفان تا زمانی که به عرفان آنها آشنایی پیدا نکند و در روحيات آنها مشارکت نجوید، از عارف شناخت روان‌شناختی حاصل نخواهد کرد. برخی نیز این تفاوت را فقط در مقام‌گردآوری و شکار پذیرفته‌اند. توضیح مطلب این است که علم‌دارای دو مقام است: مقام‌گردآوری (Context of discovery) و مقام داور (Context of justification). مقام نخست مقام جمع‌کردن مواد است بدون اینکه در آن مقام به فکر رد و قبول آنها باشیم، درست مانند تور ماهیگیری که ماهیان مرده و رنده و خاشاک و وزغ و غیره را در کنار هم صید می‌کند، این فقط در مقام شکار است. پس از اینکه شکار کردیم، مقام دیگری داریم که مقام داور است. در این جا آن چیزهایی را که شکار کرده‌ایم با معیارهای خاصی می‌سنجیم تا ببینیم کدام را می‌توانیم قبول کنیم و کدام را نمی‌توانیم. علوم انسانی از ایدئولوژی و جهان‌بینی و محیط و فرهنگ شخصی عالم، رنگ و اثر می‌پذیرند و غذا می‌گیرند (در مقام‌گردآوری و شکار) و از طرفی عینی و تجربی‌اند (در مقام داور) و این دو نافی یکدیگر نیستند. به علاوه، نه تنها در علوم انسانی بلکه در علوم طبیعی هم شخصیت عالم در چگونگی علم نقش بسیار زیادی دارد، تئوری‌ها از بیرون وارد روان شخص عالم نمی‌شوند بلکه تئوریه‌ها محصول ابتکار و خلاقیت شخصی عالم هستند. بلی محیط و فرهنگ بیرون محرک شخص عالم است ولی فقط محرک است. بنابراین، اگر این علوم طبیعی در جوامع اسلامی رشد می‌کردند و از فرهنگ مسلمین تغذیه می‌نمودند

۱- همان، ص ۱۳۲.

۲- مبانی اقتصاد اسلامی، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ص ۱۳ و ۱۴.

۳- همان، ص ۱۴ و ۱۵.

کاملاً امکان داشت که غیر از آن باشند که الان هستند.<sup>(۱)</sup>

**بایستی علوم انسانی از منظر علوم حوزوی**

در این قسمت ضمن نقد رویکرد فوق به توصیه‌هایی در باب علوم انسانی از منظر علوم حوزوی اشاره می‌کنیم. اولاً تجربه عالمان و تاریخ علم نشان داده است که برخی از دانشمندان با مطالعه افراد نابهنجار و بیماران روانی به نتایج علمی ارزشمندی رسیده‌اند، در حالیکه نه خود بیمار بوده و نه در مقام گردآوری و داوری به بازیگری پرداخته‌اند بلکه تنها با نظارت و تجربه بیماران خود به درمان آنها پرداخته‌اند. پس بازیگری و شرکت فعال داشتن در حوادث و پدیده‌های انسانی کلیت ندارد، به علاوه، بدون اطلاع کافی وارد شدن در هر عرصه‌ای بهره‌ای نصیب انسان نمی‌کند.

ثانیاً اگر عالمان در مقام داوری فقط از عنصر تجربه استفاده می‌کردند و از هرگونه تفسیر از تجربه خود را تخلیه می‌نمودند، شاید به علمی دانستن این علوم لطمه‌ای وارد نمی‌شد ولی باید توجه داشت که در تمام علوم تجربی، عالمان هم در مقام گردآوری و هم در مقام داوری از جهان بینی و ایدئولوژی و پیش فرضهای خود بهره می‌برند، زیرا در مقام گردآوری و شکار، توسط پیش فرض‌های خویش به تور شکار خود حد و حصر و محدودیت یا توسعه می‌دهند و همین منشأ تأثیرگذاری در داوری آنها می‌شود و در مقام داوری نیز علاوه بر تجربه، از تفسیر تجربی که مبتنی بر جهان بینی و ایدئولوژی ایشان است، کمک می‌گیرند.

ثالثاً اگر علم بودن علوم به مقام داوری است و در این مقام تأثیر جهان بینی و ایدئولوژی حضور ندارد، پس مسأله تفاوت علوم طبیعی در جوامع اسلامی با جوامع غیر اسلامی مفهومی نخواهد داشت.

به هر حال از دیدگاه نگارنده، جهان بینی و ایدئولوژی افراد لااقل در داوری پاره‌ای از علوم طبیعی و انسانی کاملاً تأثیرگذار است. البته این تأثیرگذاری به جهت دخالت ادیان خصوصاً دین اسلام در علوم انسانی بیشتر نمایان است، گرچه اصل دینداری و بی‌دینی و یا ضد دینی نیز، در نتایج و دستاوردهای علوم انسانی اثر می‌گذارد.

برای نمونه وقتی دو اندیشمند روان شناس قرن بیستم یعنی فروید و ویلیام جیمز به مطالعه پدیده پرستش پرداختند، دوگونه تفسیر بر این حقیقت ارائه نمودند: اولی براساس توتم و تابو و عقده‌های جنسی موجود در ضمیر ناخودآگاه، پدیده پرستش را تفسیر کرد و معتقد شد که آدمیان نیازهای جنسی‌ای دارند که گاه توان ارضای آنها را ندارند و این نیازها در آینده به

صورت عقده‌های جنسی در ضمیر ناخودآگاه ظاهر می‌شوند و با ریزش در ضمیر خودآگاه به صورت پرستش آشکار می‌گردند و در مقابل، ویلیام جیمز از طریق حواس باطنی و وجود حس مذهبی و پرستش در روان آدمیان، پدیده پرستش را تفسیر کرد و آن را زائیده حس مذهبی دانست. این دوگونه تفسیر، در اثر بینش‌ها و ایدئولوژیهای گوناگون در اندیشمندان تحقق یافته است. زیرا بینش انسان در هویت دانش او مؤثر است. آری دانش، شرقی و غربی ندارد اما دانش، آفریده انسانی است که دارای بینش است. به همین دلیل، ما معتقدیم که بینشها و ایدئولوژیها در داوری اندیشمندان اثر می‌گذارد.

۴- موضوع علوم انسانی، انسان متعارف در خارج است که با روش تجربی مورد مطالعه قرار می‌گیرد و تغییر و تحول آدمیان در طول حیات بشری، مانع از پیش‌بینی آینده و تعمیم‌پذیری آن دستاوردها نسبت به سایر انسانها می‌شود ولی از آن رو که موضوع علوم طبیعی، حقایق طبیعی و مادی بی‌جان است و تحول کمتری در آنها آشکار می‌شود، نتایج آن علوم بیشتر قابلیت تعمیم‌پذیری و پیش‌بینی را دارند. برای مثال در علم هیأت و نجوم با ابزار علمی و ریاضی می‌توان خسوف و کسوف چند ماه آینده را تشخیص داد ولی هنوز مورخان و تحلیل‌گران سیاسی از علل و عوامل پیدایش انقلاب فرانسه ناتوانند.

از مطالب ذکر شده نکات زیر را می‌توان نتیجه گرفت:

۱- در تحقیقات علوم انسانی و رفتارهای فردی و اجتماعی انسان، باید به تمام عوامل مادی، معنوی، نیت‌ها و انگیزه‌ها، مفاهیم کمی و غیر کمی توجه نمود و نمی‌توان همانند علوم طبیعی تنها به محاسبه‌های کمی اکتفا کرد.

۲- نتایج علوم انسانی به دلیل مختار و هدفدار بودن آدمیان، به افراد جوامع مورد بررسی اختصاص دارد و تعمیم آنها به سایر انسانها صحیح نیست.

۳- براساس پذیرش تأثیر ایدئولوژی، جهان بینی، فرهنگ و سنت، می‌توان در جوامع اسلامی به پی‌ریزی علوم انسانی جداگانه‌ای اشتغال ورزید. در ضمن از تأثیرگذاری انسان‌شناسی فلسفی، دینی، عرفانی بر علوم انسانی نباید غفلت کرد. بدون شک کسی که در انسان‌شناسی فلسفی به تجرد روح آدمی و ویژگیهایی از قبیل اراده، انتخابگری و ... معتقد شود، این اعتقاد در قانونمندی‌های فردی و اجتماعی او نیز اثر می‌گذارد.

۱- نرج صنع، ص ۴۹-۵۴.